



۲۰۱۸/۱۰/۱۹

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت سی)

پداداشت: تحریر این قسمت هم چنان، مانند آنچه که در سلسله مقالات قبلی ذکر شده است، بتاریخ ۲۰۱۱/۰۸/۰۷، انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاییبی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شده باشد. متبای متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

از جانب دیگر بعد از انقلاب فرانسه، طوری که گزارشات تاریخی نشان می دهد و قبلاً هم تذکار یافته است، ملت گرائی و تشکیل دولت های آزاد "ملی" بعداً پدیدار گردیده اند. وارنان گریگوریان، از زمان امیر عبدالرحمن خان، ببعد از افغانستان، با صفت «مُدرن» نام می برد. این اصطلاح را بخاطری بکار می برد، که برخی از ریفرم ها، در زمان همان امیر، انجام یافته بود. قابل یاد آوری است که در کشور های اروپائی، دولت های "ملی"، موازی با پخش آیدیالوژی "ملت گرائی" مفهوم بوده و دولت های حاکم بر قلمرو های معین آنها، هدف بوده است. افغانستان الی آخرین روزهای زمان امارت امیر حبیب الله خان، از آزادی در عرصه سیاست خارجی محروم بوده است. در زمان "امیر امان الله خان" اقدامات تازه، «ریفرمیستی» و حرکت بسوی «مُدرنیزیشن» صورت گرفت، و با استرداد استقلال، قدم های چند برداشته شده است، زندگی قانونی به سطح تصامیم لویه جرگه، سمت داده شده، ولی هنوز، ازمرحله دیموکراسی پارلمانی، حرف در میان نبوده است. اقدامات نیم بند، در جهت "مُدرنیزیشن" (تجدد) در نتیجه مخالفت، "بنیادگرایان" اسلامی و منتقدین محلی عقب گرا، به ناکامی انجامید. انجام آن هم با بحران و هرج و مرج دیگری روبرو گردید.

یکی از تفاوت های مشخصی که در پروسه تشکیل دولت های به اصطلاح ملی، پس از انقلاب فرانسه، در اروپا و شمال امریکا بمشاهده رسیده است، اینست، که در ایالات متحده امریکا، رهبری سیاسی بر مبنای افکار جمهوری خواهی به حاکمیت توده های مردم ترجیح می دهند، ولی در اروپا، بخصوص در المان دولت را، ترجیح می دهند. از جانب دیگر در همه این کشور ها، از همان آغاز سقوط نظام های فیئودالی، ترویج پرنسیپ های دیموکراسی، یعنی مراجعه به آرای مردم و تشکیل جلسات ملی، مرعی الاجرا بوده است. «مُدرنیزیشن» در اروپا عمدتاً با پیشبرد برنامه های تعلیم عمومی مردم از یکطرف و توسعه و تحکیم مراکز تولیدی و رشد اقتصادی به پیش برده شده است، که طبیعتاً تقویت فرهنگ و ایجاد مناطق مسکونی برای اتباع و نیرو های جدید ای که از دهات، از قید زمینداران رهایی می یافتند و در محلات جدید کار و تولید، نه تنها مکلفیت را به سر می رسانیده اند، بلکه شعور حفظ حقوق خود آنها را نیز فرا می گرفته اند. به عبارت دیگر، با سیستم دولت مبتنی بر حقوق، یعنی "دولت حقوق" نیز آشنا، می شده اند. این اتباع نوین از طریق حقوق دیموکراتیک، یعنی اشتراک فعال در پروسه دیموکراسی، از آینده محل کار خود با انتخاب مسئولین سیاسی، مواظبت می نموده اند.

این بدان معنی است، که «مُدرنیزیشن»، یک حرف نه، بلکه بمثابة ضرورت زمان و حیات جامعه درین کشورها درک گردیده، چنین قدم ها، بدون آزادی های سیاسی و دیموکراسی امکانپذیر بوده نمی توانست.

یکی از عواملی که در کشور های به اصطلاح جهان سوم نظیر افغانستان، که دیموکراسی و «مُدرنیزیشن» ، پیشرفت نتوانسته است، می تواند این باشد که درین کشورها، پروسه ها را با طرق عوامفریبی، از هم جدا ، نه موازی و همزمان مطرح می نموده اند. در یکی از مقالات، ضرورت تحلیل دقیق از عوامل اصلی شکست به اصطلاح «ریفرم های» شاه امان الله را، پیشکش می کنیم. درین رابطه می تواند سؤالی هم مطرح گردد، که آیا در کدام نقطه دنیا، ریفرم های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، بدون عامل دیموکراسی و اشتراک وسیع و کافی توده های مردم، نتیجه داده است؟

قریب بیش از چهار دهه ببعده، چرا دیموکراسی زمان سلطنت نتایج مطلوب بدست نداد. آیا روشنفکران و دانشمندان ما واقعاً غمخورانه، به تحلیل همان مرحله، پرداخته اند؟

تحلیل این نیست که تنها صورت حال، یا جریان حوادث، آنهم بمیل یک گزارش دهنده تهیه شود. در چنین موضوعات هر کشور مانند اینکه، برای تطبیق عدالت و تطبیق قانون، بدون هر نوع نفوذ بیرونی، به قاضی های شایسته و آزاد نیازمند است، در چن موارد هم، به دانشمندان برجسته احتیاج دارد، تا مسائل از یک موقف "نیوترال" ارزیابی شده بتواند. ما به روشن شدن جوانب یک موضوع و یک سیاست که در چه زمان پیاده شده است و چه نتایج از آن حاصل شده است، نیاز داریم. آیا آن سیاست قابل عملی بوده است، و یا نه. در قدم اول مهم نیست، که چه کسی آنرا حکم کرده است. از روی نتیجه می تواند، درک و درایت شخص که آنرا حکم کرده است، خود بخود، بعداً حاصل گردد.

آیا "شاه امان الله"، «مُدرنیزیت» بود یا «دیموکرات» و یا هر دو؟ اگر دیموکرات بود، دیموکراسی را چگونه عملی می نمود؟ و اگر «مُدرنیزیت بود»، چه نوع مودل «مُدرنیزیشن» را، با چه نیرو و بر بنای کدام پایه های اجتماعی اقتصادی و در قید چه زمان و با چه امکانات مالی و اساسات علمی و غیره، طرح نموده بود؟

چه نوع دیموکراسی در زمان سلطنت بعدی پس از چهار الی پنج دهه، عملی گردید؟

دیموکراسی سردار محمد داوود خان بر چه پایه ها، استوار بوده است؟

به همین ترتیب باید، ممنوعیت ها را از مسیر راه سؤالات آزاد دور کنیم. مردم زمانی منافع ملی خود آنها را حفظ می توانند، که اولاً آن منافع را بشناسن و بعد از آن، هم اینست که اجازه و امکان حفظ آنرا داشته باشند.

تذکر مکرر محسوس است که وقتی از ملت و ملت گرایی در اروپا حرف در میان باشد، باید توجه نمود که هدف نویسنده، از اروپای واحد، آنطوری که امروز اقلماً سیاستمداران آن، تمثیل می کنند، نبوده، بلکه هدف از همان دولت های ملی ای اند که با در نظر داشت شرایط هر یک از کشور های آن، تأسیس گردیده، بدرجات مختلف و هر یک هم بر مبنای، تکیه بر ساختار های اجتماعی و اقتصادی و نه کمتر فرهنگی و لسانی، تأسیس یافته اند. طوری که تا همین امروز دیده می شود، همه در یک وقت و زمان رژیم های مشابه جمهوری را ایجاد ننموده اند. در برخی از آنها موضوعات «ایتنی» و در بعضی موضوعات لسانی و یا وقتی، بعد از این که، گذار از مرحله «زراعتی»، از نوعی از اشرافیت «فیئودالی»، به مرحله صنعتی و یا نظام جدید («مُدرن») شهری، قدم می گذارند، در مناسبات این کشورها، همیشه فضای صلح، مانند امروز برقرار نبوده است، که موضوعی است جدا گانه. از جانب دیگر وقتی تأثیرات آنرا بر کشور های دیگر، که تحت استعمار هر یک ازین کشور ها در آورده شده بودند، در نظر بگیریم، همه با نحوه های مختلف، منافع اقتصادی و رشد سطح زندگی کشورهای خود آنها را در نظر می گرفته اند، به همان گونه در کشور های مستعمره، در عمل برخورد متمدن نداشته اند، مانند طرز العملی که در کشور های خود، ترویج می نموده اند.

دوران «میسونارها»، یا مبلغین مذهبی و هیئت های اعزامی خاص، برخی از آنها را که نیاز به توضیح اختصاصی دیده می شود و در فرصت مناسب، آنرا زیر مشاهده و تحلیل خواهیم گرفت. «میسونارها» را، نباید، با گروپ های کارشناسان علمی-تخنیکی، بشمول انجیران بخش های مختلف ای که، از طرف کمپنی ها، برای اعمار، به کشور های دیگر، نظیر افغانستان، اعزام گردیده اند، اشتباه کرد.

همین لحظه خاطره از زمان متعلمی، بیاد آمد، که حکایت می شود. درست ۵۷ سال قبل در ماه حوت، که شاگرد صنف هشتم مکتب متوسطه ابن سینا، و یک همسفر محلی اینجانب، در لیسه زراعت کابل درس می خواند، بوسیله یک "لاری" هدف سفر به کابل داشتیم. لاری حامل ما، در شهر گرشک ولایت هیلمند، عوارض تخنیکی داشت. دریور منتظر آن بود، تا پرزه مورد ضرورت، از قندهار برایش برسد. شاگردش را برای آوردن این پرزه، فرستاده بود. در آنوقت، دریوران که هنوز سرک ها، پخته کاری نشده بود، با همدیگر، همبستگی داشتند. وقتی در دشت ها و مسیر راه های دور از شهر ها و ایستگاه های معمولی، کدام دریور را می دیدند که مشکل تخنیکی دارد، فوراً توقف نموده، در ساحة ترمیم، با یکدیگر تبادلۀ معلومات تخنیکی نموده در ترمیم سهم می گرفتند. بنزین و روغنات مورد ضرورت وسایط آنها را، در دسترس همدیگر قرار می دادند. در صورتی که، پرزه ضرورت می بود، اشخاص را بدون اخذ کرایه با خود به شهرها می بردند. دریورها، بیکدیگر خطاب استاد می نموده اند.

چون وقت انتظار زیاد بود، با یک هم سفرم بسوی یک پل قدیمی «فولادین» که روی دریای هیلمند آباد گردیده بود، بغرض گردش و روز تیر کردن راهی شدیم. بالای پل، از جهت مقابل، یک مرد موسن که مرکبش، که بارشاخه های بته های خشک بود، پیش رویش روان بود، طبق معمول و تربیت محیطی که دیده بودیم، چون از ما کلان سالتر بود، ما به او سلام علیکم ادا کردیم. او در حالیکه مرکبش روان بود، چند کلمه با ما تبادلۀ نموده گفت، «از کجا هستی و کجا می روی؟» وقتی گفتیم که کابل می رویم و متعلم هستیم. مرد، مسن شکر خود را بجا آورده، خرسند بود که به قول خودش، فرزندان وطن، به مکتب می روند. بما نصیحت کرد که درس بخوانیم، تا انجیر شویم. در عین زمان گفت: «این پل را انجیران جرمنی ساخته اند. جرمن ها دوستان ما هستند» و هم چنان نفرتش را از انگلیس ها اظهار داشته، از جنگ میوند نیز یاد آور شد و به روح "شیر میوند"، سردار محمد ایوب خان، دوعا نموده، از هم دیگر خدا حافظی گرفتیم، چون مرکبش از پل گذشته بود، به عجله از ما جدا شد. صحبت ما بزبان پشتو بوده است.

آلمان ها در مقایسه با سایر کشور های اروپایی در قرن بیست با انکشافات در افغانستان علاقه نشان می داده اند. مجله شپینگل در سال ۱۹۸۰م در رابطه با وقایع سال ۱۹۱۹م و بعد از آن که با دوران مبارزات افغان ها برای استقلال و ریفرم های "امیر امان الله خان" ارتباط می گیرد، نیز گزارش می دهد. وقایع آزمون در حقیقت تمایلات روشن افغانستان را بسوی تجدد، مبتنی بر الهامات مشهود از تحولات قریب یک قرن گذشته اروپا، نشان می داده است. در جایی می نویسد، "سومین پسر امیر"، که در خاندان پادشاهی کابل، از "آلمان ها توصیف می نمود، حال فوراً حاضر گردید تا، رسالت ضد برتانوی خود را بسر رساند. او بدون اعلان جنگ، با اقوام سوار کار خود، بر هند برتانوی هجوم برد. عساکر او که فقط با تفنگ های کهنه و ابتدایی مسلح بوده اند، در حقیقت، قادر به بردن کدام نبرد خونین نبودند، لیکن برتانیه ای خسته از جنگ، از درگیری دوباره با جنگ طولانی پارتیزانی، شورشیان مناطق کوهستانی، کناره جویی می داشت. لندن به عقد صلح حاضر بود. افغانستان به حاکمیت کامل دست یافت و برتانیه هم دیگر مکلف به پرداخت «سبسایدی» نبوده است. برای نخستین بار یک قدرت بزرگ، مستعمره خود را به استقلال سپرد، افغان ها تاریخ جهان سوم را آغاز نمودند."

درین رابطه، خانم «داکتر کارل ادولف شمیت»، «هیلا شمیت» حکایت نمود، وقتی در دهه هفتاد قرن بیست تصمیم اتخاذ گردید، که با شوهرش برای انجام وظیفه بحیث استاد ریاضی به افغانستان بروند، از عمه اش طلب اطلس، می نماید، تا ببینند که افغانستان کجا موقعیت دارد. درین فرصت که پدرش، انجیر «الفردینومین» نیز حضور داشته است، فوراً صدا می زند: «آه کشور پادشاه امان الله»، دختر با تعجب می پرسد، «تو می شناسی؟». پدر جواب می دهد و می گوید: «بلی، می شناسم.

من در برلین در رشته انجینری، در مکتب عالی تخنیک محصل بودم. این پادشاه، اولین مهمان رسمی دولت ما بود که کشور ما بعد از جنگ اول جهانی، از وی به گرمی استقبال می نمود. در یکی از برنامه ها، با شاگردان انجینری دیدار داشت و برای



(آرشیف اتحادی: فیروزی ۱۹۲۸م، "امان الله خان، حین دیدار در برلین، ۱۹۲۸م، بعد از تقویض دوکتورای افتخاری مکتب عالی تخنیک برلین (حال پوهنتون تخنیک برلین) در "شارلوتنبورگ")

ما، بیانیه ایراد نمود. او علاقمندی زیاد به تخنیک جدید، نشان می داد». خانم شمیبت از زبان یکی از انجیران حکایت نمود که بنابر فرمایش امیر امان الله خان، «کانالیزاسیونی» را برای شهر کابل طرح نموده بود. همین خانم که متولد برلین و در آن شهر بزرگ شده است، همچنان حکایت نموده است، که عمارتهای را که بطور نمونه، در پغمان دیده است، با نقشه هایی عماراتی مطابقت داشته است که موصوف، در برلین محل تولد و بزرگ شدنش آشنایی داشته است. این بدان معنی می توان پذیرفت، که امیر امان الله خان، گروهی از همچو انجیران را، جهت اعمار ساختمان ها دعوت بعمل آورده بوده است. این نمونه ها نمایانگر تمایلات صریح امان الله خان به «مدرنیزیشن» شناخته می شود. از جانب دیگر نویسنده، خود در چندین فرصت از زبان بزرگ سالان آلمانی، داستانهایی شخصی از جریان سفر شاه امان الله شنیده است. همه می گفتند این کشور و پادشاه آن دوست ما بوده است. خانم ها از زیبایی و خوش لباسی، ملکه ثریا نیز حکایت می نمودند.

پس از «حبیبت الله بچه سقاء»، محمد نادر خان قدرت را بدست گرفت، زمانی که در سال ۱۹۳۳م بقتل سید، پسرش محمد ظاهر شاه در سال ۱۹۳۳م بر تاج و تخت سلطنت نشست.

گروهی از مؤلفین کتابی تحت عنوان «ملت گرائی در یک عصر «گلوبال» و پایداری ملت ها»، چاپ سال ۲۰۰۷م (نویسندگان: «میتشل یونگ، ایریک زولو و اندریاس شتورم»)، تحت عنوان حافظه و پایداری ملت ها می نویسند که: جماعت های پراکنده در جهان و یا ملت های پراکنده، شدیدا، تصورات و اندیشه های گرایش مآبانه را، در رابطه با میهن، که فقط بحیث ملت ها بر آن تکیه می نمایند، با خیالبافی های ویژه خاطرات گذشته، رنگ می دهند. در واقع، رابط میان ملت ها و خاطره، اقلا از سال ۱۸۸۲م، روشن است، زمانی که «ایرنیست رینن» نظر معروف خود را بدین متن، ابراز داشته است: «**فراموشی، یا بهتر بگویم، اشتباه تاریخی، یک عامل قاطع در پیدایش ملت شناخته می شود.**» (رینن) (مؤلفین، ص. ۵، ۲۰۰۷م. همین منبع به ادامه علاوه نموده است که: «**ملت گرایان فقط آنچه را بخاطر می آورند که به هدف آنها یاری رساند.**» (همانجا)

در آغاز ترجمه کتاب «ایرنیست گیلنر»، یکی از دانشمندان معروف انگلیسی این ساحه علمی، بزبان آلمانی به چشم می خورد که تعاریف و مفاهیمی را در رابطه با ملت گرائی، ارایه داشته است، در یک مطلب خلص هم چنین تذکار می یابد: وقایع پس از فروپاشی رژیم های خودکام، نشان داد که، «ملت گرائی»، مستقیما در اروپا، نیروی خود را به هیچ صورت از دست نداده است. متفکر برجسته علوم اجتماعی انگلیسی، می گوید: «**نخست ملت گرائی، ملت را می سازد، نه بر عکس**» (پشتی کتاب).

در عین زمان تذکر بعمل می آید که گیلنر در برابر شعور غلط ایدولوژی ملت گرائی «تمسخر» می کند. در حالی که به ملت گرائی بمثابه دکتترین علاقه نشان نمی دهد، برین نظر است، که ملت گرائی، پدیده ایست که بطور اجباری، برای تجانس فرهنگی، در پرروسه صنعتی در قرن ۱۹، وارد میدان شده است. با توضیح مؤثر، در باره وضعیت

تحقیقات علمی، گیلنر تحلیلی را منتشر ساخته است که "ملت گرایی چگونه، مکرراً تلاش می ورزد، تا بیهوده از خالص بودن «فرهنگ مردمی» دفاع نماید، در حالی که او خود در حقیقت یک فرهنگ عالی نوین را بطور ترکیبی یکجا لحیم کاری می کند یا بعبارت دیگر جوش می دهد."

بدینترتیب از دید مؤلف کتاب: « ملت گرایی قیمتی است که باید برای بر پا ساختن جامعه صنعتی پرداخته می شد، به هیچ صورت، شکل "طبیعی" شعور خودی ملی، شناخته نمی شود.» (همانجا)

با در نظر داشت این حقیقت که نمایانگر یک مرحله معینی از انکشاف اجتماعی، اقتصادی و غیره می باشد، صرفنظر از تفاوت های عمیق مذهبی و فرهنگی جامعه افغانی، با جوامع اروپایی، چون در افغانستان پروسه گذار از یک مرحله تاریخی به مرحله بعدی، بطور کامل صورت نگرفته است، بناءً از تأثیرات کامل انکشافات اروپا، بر جامعه افغانستان نمی شود حرف زد. متناسب با ترکیب جامعه و موجودیت، نمونه های چند از هر مرحله، می شود که هواداران هر یک از انکشافات اروپا، در افغانستان وجود داشته بوده باشد. تا وقتی که این همه گذار های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، خود را در سطح همآهنگی با اروپا برساند، زمان زیاد بکار است که انجام، آنرا نمی توان فعلاً پیشگوئی کرد.

هدف نویسنده به هیچ صورت، در انتظار «کاپی» قدم بقدم انکشافات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و علمی تخنیکی نمی باشد. درست است که در اروپا تکیه کلامی وجود دارد که گفته می شود: « به اختراع مرتبه دوم چرخ نیاز نیست! ». تأثیراتی که انتظار وقوع آن می رود، همه جانبه بوده می تواند، چه منفی باشد و چه مثبت. طبیعتاً در چهار چوب همکاری های متقابل، در مطابقت با تعاملات معمول در مناسبات بین المللی، می تواند مثبت باشد ولی هر گاه اهداف سرپوشیده در کار باشد، می تواند عواقب و نتایج منفی از خود بجا گذارد.

با صرفنظر از تمام تفاوت های اجتماعی، مذهبی و فرهنگی که اروپا با جامعه افغان داشته است، اینکه چگونه اروپا توانسته است، بطور مکمل از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی جدید تر قدم گذارد و مسیر تجدد سریع را ببیماید، یکی از عوامل مهم می تواند، موقعیت جغرافیایی و بخصوص فراوانی آب، امکان زراعت بدون سیستم آبیاری و موجودیت جنگلات و غیره منابع طبیعی مساعد تر می باشد. سیستم های سیاسی درین کشورها، بر اساس چنین موقف مساعد اقتصادی و موازی با رشد «انفرا ستروکتور» بطور متداوم و مسلسل، ساختار سیستم های جدید را که، در بطن سیستم قبلی، نطفه گرفته است، نشان داده و به نمو خویش ادامه داده است. پروسه تکامل و انکشاف («ایولوشن» یا «ایولوسیون») نسبت به هر قاره دیگر بشیوه متمرکز و حفظ تسلسل در تداوم، بهتر صورت گرفته است. این چنین دوران های لازم انکشاف، حتی در مراحل انقلابی، سیستم های جدید، از بقایا و عناصر مثبت گذشته کار گرفته، با قدم برداشتن به پیش هم چنان، احساس معین «ملی» و «هویت» که بدون شک با، بنیاد حیات مادی و دستاورد های مرحله بی نیز ارتباط داشته است، تقویت می یافته است.

یکی از نمونه های «مدرنیزیشن» را دانشمندان از صنعت چاپ کتب و غیره، نام می برند که در رشد فرهنگ و تعلیم و تربیت عامه و کتلوی سریع نقش داشته است. این صنعت فقط در موجودیت جنگلات و چوب فراوان که طبیعت در مقایسه با قلمرو اطراف افغانستان در اختیار آنها قرار داده بود و در سایر بخش های صنعت از آن، استفاده می شده است. موضوع کشتی رانی نیز نقش عمده در نیرومندی این و یا آن قدرت استعماری غربی ( برتانیه، پرتگال و

هسپانیه، بعنوان مثال) داشته است، که بی تأثیر بر گذار های مرحله یی تاریخی در جوامع آنها نبوده است. سرمایه‌داری فقط در تحت همجو شرایط و تسلط سیستم استعماری که با اشغال مناطق دارای مواد خام، بحیث نظام سود آور ریشه دوانید و بتدریج با اختراعات نو، تحرک و نیروی بیشتر کسب نمود. از جانب دیگر در پروسه تقویت دولت های متکی بر سیستم سرمایه‌داری در اروپا که به آن، دولت های ملی می نامیدند، پروسه دنیوی یا «سیکولار» نقش مهم ایفا نموده است.

در کتاب گروپ پژوهشگران، تحت عنوان «ملت گرایی در عصر گلوبال»، انتونی سمیت که در رابط با ریشه تاریخی ملت گرایی، با اکثریت دانشمندان، حامی نظریه جدید بودن ملت و ملت گرایی، نظر و برداشت متفاوت دارد، در فصل دوم کتاب تحت عنوان «ملت ها در تنزیل؟ انحلال و پایداری هویت مدرن ملی» در جای می نویسد: «البته در طی دو قرن اخیر در غرب با دنیوی (سیکیولرایزد) (سیکولار) شدن شدید روبرو بوده است.» (ص، ۲۴). جای شک نیست که در کشور ما، بخصوص در محافل روشنفکری، هواداران دنیوی یا «سیکیولاریزم» وجود داشته است، ولی تاریخ اقلاً پنجمین سال اخیر، نفوذ حاکم بخش روحانیون را نشان می دهد. شکست ریفرمهای دوره امانی، که بطور مشهود با تمایلات سیستم دنیوی توأم بوده است، یکی از نمونه های قدرت و نفوذ روحانیون محسوب شده می تواند. نویسنده به این نظر است، که در این موضوع نیاز جدی به تحقیق علمی بیشتر، محسوس است.

در پهلوی تفاوت های شرایط اقلیمی کشور ما با اروپا، که صرفنظر از کوهستانی بودن، نیازمند سیستم های آبیاری، نیز فرق داشته است، قهر طبیعت چون خشک سالی ها و طوفان ها در دامنه های کوه ها و دره ها، صدمات سنگینی نیز به حیات اقتصادی مردم وارد می آورده است. از همه جدی تر و سنگین تر، هجوم بیگانگان، بخصوص پس از هجوم اسکندر مقدونی و چنگیز و شاهان جهانسوز، جلو رشد مشابه به اروپا و شمال امریکا را گرفته است. این را هم نباید فراموش کرد که در قرون پس از نفوذ اسلام، درین قلمرو تمدن خاصی هم به شگوفایی رسیده بود. تا آن زمانی که رژیم های اسلامی از اراده و استقلال برخوردار بوده اند، انکشاف اقتصادی و فرهنگی در ین ساحه، خصوصیات خاص خود را داشته است. جنگ های صلیبی و دوران استعمار، پرابلمهای جدی ای را در بین پیروان اسلام، علیه غرب عیسوی، بوجود آورده است.

یکی از مسایل عمده، همین حوادث تاریخی است، که جبهات متضاد را در بسیاری کشور های اسلامی بوجود آورده است. بنیادگرا های اسلامی، با کلمه تجدد عکس العمل خصمانه نشان می داده و نشان می دهند.

در درک و کشف حقایق در باره تاریخ کشورما، طبیعتاً اسناد و مدارک، مهمترین همه است. در قدم دوم استدلال فکری و قابلیت و صداقت مؤرخ که بدون تمایلات و انحراف بنویسد و جرأت نوشتن، نتایج نزدیک به حقیقت را داشته باشد. یکی از موانع جدی ای که نتوانسته است، یک حکومت ملی در افغانستان، مشابه به حکومت وقت اروپا پس از انقلاب فرانسه تشکیل شود، اینست، طوری که قبلاً نیز تذکراتی بعمل آمده است که در جامعه افغانستان با رشد نا همگون، مبارزه قاطعانه علیه، «فیئودالیزم» نوع افغان، صورت نگرفته است. رژیم های سلطنتی درین قلمرو، بر مناسبات اقتصادی کاملاً متفاوت از اروپا، از جهات مختلف حکومت می نموده اند. حتی قریب دوصد سال بعد از تأسیس دولت سلطنتی افغانستان، که بدون شک ممکن نمونه هایی در اداره، از شیوه حکومتداری سلطنت های اروپایی کاپی کرده باشند، اما فراموش نباید کرد که ساختار های اجتماعی اقتصادی در اروپا، کاملاً متفاوت بوده،

بدان معنی که دولت های اروپائی، در مجموع از جهات ساختار های سیاسی - اجتماعی، پروسه های تکاملی و انقلابی کامل را، انجام داده و به مدارج عالی تر، کاملاً نوین قدم گذاشته اند. این پروسه در افغانستان موفقانه نبوده است. جای شک نیست که بعضی از افراد، که در آخرین سالهای سلطنت، در درون حاکمیت اصطلاحات «ملت» و یا «منافع ملی» و حتی «وحدت ملی» را بزبان می آورده اند، در قدم اول خیلی ضعیف بوده، عدم موجودیت صنایع و رشد لازم و سریع حیات شهری، بنیادگذاری چنین یک دولت، غیر ممکن بوده است. قابل تذکر است که، هوادارانی هم در صف سلطنت طلبان بوده اند، که اصطلاح «شاهی مشروطه» را بزبان می آورده اند، تأریخ ثابت ساخت که چنین اصطلاحات هم فاقد محتوا و هم فاقد قدم های جدی عملی خود پیروان این راه و روش بوده است، که در فصل های بعدی بتفصیل صحبت خواهیم داشت. طی سالهای اخیر بیشتر از هر وقت دیگر، اینجا و آنجا برخورد های غیر علمی، نسبت به تأریخ کشور ما از جانب برخی از هموطنان ما آگاهانه و یا نا آگاهانه صورت می گیرد. وقتی کلمه غیر علمی بکار برده می شود، به این هدف نخواهیم رسید که گویا خود ماهیت خاصی را به تأریخ کشور، می بخشیم. نه خیر فقط توجه جدی در جهتی بکار برده شود، تا در صورت ممکن منابع قابل باور را جستجو کرد، نه اینکه، خلا های معلوماتی را، با ادعا های غلط پر ساخت. جعل کاری ها به مسیر انکشاف یک جامعه می تواند خیلی صدمه وارد نماید. این هم می تواند بمثابه یکی از مجموعه های متعدد پرابلمها در برابر تحکیم پروسه «وحدت ملی» و وحدت اجتماعی - کلتوری نیز باشد.

وقتی پروسه تشکیل دولت های ملی را، در اروپا مشاهده می کنیم، در شرایط و احوالی که رژیم سلطنتی، بنابر ادعاهای بعضی ها، به حمایت از یک «کنفدراسیون قومی» یا قبیلوی تحت رهبری احمد شاه ابدالی یا احمد شاه درانی، تأسیس گردید (چنین تشکل های اجتماعی در افغانستان، حتی ساختارها و نمونه های قبل از جامعه طبقاتی را با خود داشته است. یعنی مالکیت خصوصی بر زمین بطور مثال در همه جا مسلط نبوده است. دوران روشانی ها و شیوه استفاده از زمین بر اساس، سیستم "ویش"، بر اساس منابع معتبر الی ۱۹۲۹م، در برخی از اقوام، وجود داشته است.)، در اروپا نظام های فئودالی ریشه کن گردیده و سازمان های سیاسی، با مثنی و آیدیالوژی های مختلف، در بین توده های مردم فعالیت داشته، نقش و نفوذ محافل سابق حاکمیت را خنثی نموده بودند. با تأسف در جامعه ما، به نسبت جوان بودن حیات دولتی از یکطرف و عدم رشد لازم و متوازن اجتماعی - اقتصادی و سطح نازل "سواد" خواندن و نوشتن، تاهمین اکنون انکشافات مشابه مانند آنوقت اروپا، پا به عرصه وجود نگذاشته است. بناءً اندیشه و مفکوره های ملی گاه گاه خیلی پراکنده حتی در حلقات روشنفکری نیز با مفاهیم نا درست و تعاریف غیر علمی و یا بدون توافق "سیاسی"، "اینتی" در قید حیات دولتی، شنیده می شود. تصورات و تمایلات «اینتی» و یا محدودیت های لسانی، بمثابه مانع خیلی درد آور در برابر رشد و تحکیم پروسه «وحدت ملی» و زندگی با همی نقش منفی خود را داراست. حرکات «بنیادگرایی» در «چپ» و «راست» با سایه استعمار انگلیس از طریق نیم قاره هند و در مجموع «بازی های بزرگ» قدرت های غارتگر وقت، لحظات انکشافی را در همه جوانب به رکود و حتی به برپادی روبرو ساخته است.

مشاهدات و مطالعه نوشته های افراد مختلف، در مجموع، دو «تندنس» یا تمایل منفی را بصراحت برملا می سازد. از یک طرف افرادی موجود اند که نسبت به گذشته قریب به ۲۷۱ سال داد و فغان را براه می اندازند و شکایات از به اصطلاح سیستم سیاسی، بگوش دیگران می نوازند، بعضاً کلمات نا مناسب، نسبت به مؤسس دولت نوین افغانستان

استعمال می کنند. دانشمندان آگاه، معتقد اند که دولت «مُدرن» افغانستان، در شرایط و احوال خاصی بوجود آمده است. اگر حالت بحرانی در سلطنت نادر افشار ایرانی بروز نمی نمود که به قتل ناگهانی وی حین ورود به خاک ایران منجر گردید، آنهم در بازگشت از سفر غارتگری و چور و چپاول هندوستان، بخاطر پُر ساختن خزانه سلطنت اش، طوری که قبلاً هم تذکار یافته است، گفته نمی توانیم که آیا در همان وقفه های زمانی، دولت افغانستان تشکیل شده می توانست و یا خیر. در صورتی که نادر افشار می توانست در برابر طرحهای قبلی سیاست ایران، یعنی «صفوی» موانع ایجاد کند و موضوع شیعه و سنی را در کشور حل نماید، ممکن حاکمیت او دوام می کرد. اینکه صفوی در پی تأسیس دولت اسلامی شیعه بوده اند، در مقالات قبلی از مؤرخین نامدار نقل قول صورت گرفته است، هیچ شکی درین مورد وجود ندارد. بهر صورت دولت تأسیس یافته افغانستان را مؤرخین و آگاهان سیاسی، طوری که در فوق نیز ذکر شده است، «کنفدراسیون اقوام» دانسته اند. جامعه افغانستان در آنوقت همه بدرجات مختلف، برخی از بقایای جامعه «قبیلوی»، را که بیشتر شامل رسوم، عادات و عنعنات بوده است، در شکل های «قومی و قبیلوی» با خود حمل می نموده اند. وقتی از جانب چنین افراد کلمه پشتون یاد می گردد، که با صبغه «بد بینی» ناشی از پیشداوری های نژاد پرستی و یا «برتری نژادی» افاده می گردد، در مقابل هستند کسانی هم، از قطار پشتون ها، که بعضاً فوراً به دفاع می پردازند. پشتون یک کتگوری اجتماعی، کلتوری است. نه کدام فرد جدا گانه. این کتگوری مانند تمام اجتماعات دیگر، فضای زندگی اجتماعی و همه آنچه در آن مرحله، به عنوان دست آورد کلتوری و فرهنگی در اختیار می داشته باشد، بدون هیچ نوع قیودات برای استفاده همه در همان ساحة قرار می دهد. در چنین ساختار وقتی افراد معین به صحنه «سیاسی» قدم می گذارند، اعمال آنان را باید، با همان افراد و گروه های سازمان یافته آنها، در مطابقت با قوانین در نظر گرفت. کلتور هیچ ضرری بکس نمی رساند. بناءً یک کتگوری اجتماعی – کلتوری را، بطور عام به ارتباط یک عمل سیاسی و یا به ارتباط انجام عمل «جرمی»، یاد کردن، عملی است نا درست و تعصب نژادی شناخته می شود، که به اصطلاح مردم، خوب و بد را در یک جمع بشمارند. در چنین حالت، وقتی «اگر کدام «پشتون» در برابر حرف بد یک «غیر پشتون» عکس العمل نشان می دهد، و از جانب خود عمل دفاعی انجام می دهد، در حقیقت، چنین عمل در حالی است که چنین رسالت و یا صلاحیت حتماً به او از جانب کدام مرجع قانونی و تشکل کلتوری، سپرده نشده است. ولی اگر واقعاً در موضوع دانش علمی داشته باشد، می تواند توضیح دهد. بهمین ترتیب هم یک غیر پشتون چنین رسالت دارد که حقایق را درباره تاریخ کشور خود بگوید و بنویسد. خارجی هایی وجود دارند که از مطالب مهم تاریخ جامعه ما آگاهی خوب دارند. در پرنسیپ هرکس می تواند، تحلیل و توضیح را در صورتی که، آگاهی مستند داشته باشد، ارایه کند. نمی توانیم درست درک نمائیم که بنا بر چه دلیل بعضی افراد را به مناقشه می کشانند. نسل کنونی باید مسئول مسایل امروز و جوابگوی عمل خود باشد، نه آنکه خود را حامی آنچه صد یا دو صد سال پیش سپری شده است، کاندید نماید.

در برابر سوالات مربوط موضوعات تاریخ، هر کسی که تاریخ دان است، می تواند قادر بدریافت جواب باشد. درین زمینه به هیچ پشتون از جانب کدام اجتماع و یا دولت، وظیفه داده نشده است، که به دفاع از کتگوری اجتماعی بپردازد. همچنان اگر از جانب کدام غیر پشتون اعتراضی وجود می داشته باشد، حتماً بدون دقت و بررسی علمی معنی آنرا ندارد که فوراً حق بجانب شمرده شود و یا نشود، بلکه آنطوری که در سایر کشور های متمدن دنیا معمول است، برخورد علمی صورت گیرد. بدتر از همه آنست که فوراً چنین فکر شود که گویا همه غیر پشتون ها بر ضد



تاریخ کشور است. بناءً، نه همه پشتون ها دارای یک موقف اند و نه هم غیر از آنها. هم چنان هیچ یک ازین بخش های اجتماع نمی توانند همه تاریخدان باشند. ده ها سؤال دیگر طرح شده می تواند. تاریخ را باید طوری بپذیریم که واقع شده است و به حقایق مطابقت داشته باشد، نه آنکه خود بخواهیم توصیف کنیم و رنگهای اصلی خیره و تاریک را جلایش بمیل خود بدهیم. هر گاه در گذشته شخصی و یا گروهی از زمامداران و فامیل ها، اعمال نادرست انجام داده باشند، باید محکوم گردند، بدون آنکه در مورد فکر شود که مربوط به کدام نژاد و یا گروه «ایتی» است. چنین تصورات نا درست به پروسه وحدت ملی صدمه می رساند.

هر یک ما به یقین که با پدیده های منفی دیگر، به موضوع لسان یا زبان نیز برخورد کرده ایم. هر گروه اجتماعی که ریشه ایتنی خاص و زبان خود را دارد، نه تنها حق دارد که زبان و فرهنگ خود را رشد دهد، بلکه پدیده ایست که رشد آن به هر انسان دیگر سود می رساند، در صورتی که، آنرا بیاموزد. آموختن یک لسان مایه و بنیاد قدرت نیست. قدرت به مناسبات دیگری سروکار دارد. درین رابط در مقالات دیگر، این نویسنده نظر خود را نیز ارایه نموده است. چون قبلاً تلاش صورت گرفته است، تا تأثیرات منفی نفوذ استعمار و قدرت های بزرگ وقت را بر پروسه دولت در افغانستان تا حدی ارزیابی نمائیم، بناءً بار دیگر به منابع نویسنده انگلیسی، مراجعه می کنیم:

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی این مطلب و مطالب دیگر این نویسنده را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!